



چه کسی جرات دارد پرونده واگذاری های بزرگ را به بهانه اجرای اصل ۴۴ به مراکز قدرت و نفوذ باز کند؟ چه کسی شجاعت دارد که از فاجعه نبود کمترین نظارت مالی بر دستگاههای نظامی و امنیتی و نهادهای شبه دولتی دم برآورد؟

دغدغه‌های مشاور زندانی میر حسین برای آینده کشور

تصمیمات بزرگ تنها از آن رو که نتایج سرنوشت‌ساز دربردارند بزرگ نیستند. آنها بزرگ‌اند چون با ترس‌های عظیم همراهی می‌شوند. ما، حتی در انتخاب‌های عادی زندگی کمتر پیش می‌آید فایده‌ای را بدون پرداخت هزینه‌ای به دست آوریم. چه رسد به سیاست. اولین چیزی که سیاستمدار از دست می‌دهد فرصت است. او با این ترس، با این محاسبه دائمی رویه‌روست که آیا فایده‌ای که می‌برد از هزینه‌ای که می‌پردازد بیشتر است؟ آیا خسارتی که می‌پذیرد به خساراتی که دفع می‌کند می‌ارزد؟ این پرسش‌ها مثل یک بار سنگین بر روی کرده او قرار دارد، معمولاً آنقدر سنگین که او به تنهایی از عهده حملشان بر نمی‌آید. والا این همه مشاور و دستیار و اطرافیان می‌خواست چه کنند؟ با این همه او به راستی تنهاست، به خاطر بحران عدم همکاری نیروی انسانی. او بهتر از هر کس دیگری می‌داند که نزدیکانش تا چه حد در کمک به او ناتوانند. نه خود به تنهایی قادر است بار را از زمین بردارد و نه یاورانی توانا دارد. لذا تعلل می‌کند و تصمیم‌گیری را به تأخیر می‌اندازد. در گوشه مدرسه چهارباغ نشسته است، دعا می‌خواند و به خود وعده امدهای غیبی می‌دهد، به خاطر بحران عدم همکاری نیروی انسانی.

بلکه نه! سیاستمدار مگر می‌تواند تصمیم بگیرد؟ همان اقدام نکردنش خود یک اقدام است. پی‌درپی تصمیمات خطا می‌گیرد و چون عواقب اشتباهانش مثل چک‌های وعده‌دار یکی پس از دیگری سر می‌رسند خود را پنهان می‌کند. اخبار تلویزیون را که می‌گیری تمام جهان در بحران قرار دارد جز ایران که همه چیزش بوی گل و صدای بلبل می‌دهد. به راستی ما چقدر خوش‌اقبال بودیم که در کشورهای بحران‌خیزی مثل آلمان و فرانسه به دنیا نیامدیم. واقعیت‌ها را پنهان می‌کند: اطلاع مردم از فلان موضوع؟ مصلحت نیست. انتشار آن گزارش، آن عدد، آن امار، ترجمه فارسی سخنان فلان رئیس‌جمهور؟ مصلحت نیست. ظاهراً این حقیقت است که دارد پنهان می‌شود. پس چرا هیچ خبری پنهان نمی‌ماند؟ زیرا این اوست که دارد خود را پنهان می‌کند. از دست نتایج تصمیماتش فرار می‌کند. سرش را زیر برف کرده است. از واقعیت می‌ترسد و طاق‌ت هیچ خبر ناگواری را ندارد، تا جایی که انسان شک می‌کند مبدا دنبال اقراض بدون درد می‌گردد.

آیا یک قدم جلوتر برویم و فردا را حدس بزنیم؟ فرمانده گروهان، قطب‌نمای خود را گم کرده است اما به جای آنکه نگران جان‌های عزیزی باشد که به او سپرده شده‌اند، به هیبت‌اش و هیمنه‌اش می‌اندیشد، به یک آتش‌سوزی که همه چیز را پاک کند.

چرا دست از لجبازی بر نمی‌دارید و امور را به مسیر درست آن باز نمی‌گردانید؟ آن تصمیمی که امروز باید گرفته شود تا ۹ ماه دیگر پشیمان نشویم آزادی است. و در جای خود بحث کرده‌ایم که آزادی به معنای آن نیست که هرکسی بتواند هر کاری که خواست بکند. بلکه اتفاقاً به معنای آن است که یک نفر یا گروه نتواند هر کاری که دلش خواست با حیثیت کشور بکند. آزادی یعنی مردم حق دارند بر مال‌ها و جان‌ها و تعیین سرنوشت خود مسلط باشند و هیچکس اختیاردار آن نیست که آنان را ناخواسته به درون آتش، به درون قماری که دارد به آن فکر می‌کند، یا حتی به درون بهشت بکشد.

سید علیرضا بهشتی شیرازی

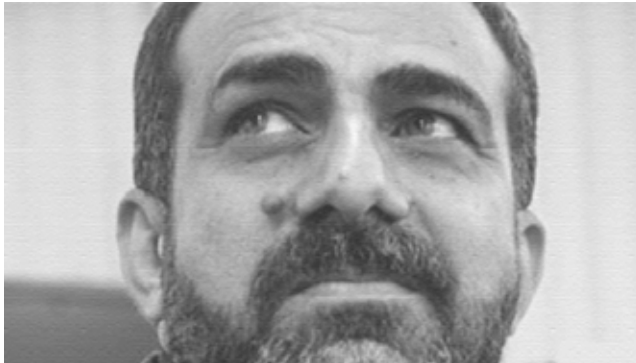
زندانی سیاسی

* حکم محکومیت کوهیار گودرزی به ۵ سال حبس تعزیری و تبعید به زندان شهرستان زابل تایید شد.

* محمدحسین یوسف پورسینی از پرسنل سابق صدا و سیما برای حکم ۵ سال و نیم حبس به اوین منتقل شد.

* امیر گرشاسبی دانشجوی دانشگاه صنعتی شیراز برای حکم ۳ سال حبس تعزیری به اوین منتقل شد.

* سیدمحمد خاتمی طی نامه‌ای از عیسی سحرخیز زندانی سیاسی خواست به اعتصاب غذای خود پایان دهد.



داریم برکت و رحمت الهی است اگر نظام را آمادگی لازم را برای سازگار شدن با وضعیت فعلی نیروی انسانی داشت همین پدیده برای جامعه آزادی به همراه می‌آورد. زیرا آنچه نیروی انسانی را از همکاری منصرف کرده آن است که حکومت آنان را صاحب هیچ حقی و صدایی در تعیین سرنوشت جامعه نمی‌داند. همه رأی‌ها و اختیارات از آن دیگری است. اگر نظام آماده شود این خطا را کنار بگذارد مبنای آزادی تأمین شده است. اما شرایط فعلی نیروی انسانی بحران‌زاست، زیرا رفتارهای حکومت حکایت از به رسمیت نشناختن، بلکه نشناختن مشکل می‌کند.

از ظاهر آنچه گفتیم شاید استنباط شود که بحران عدم همکاری نیروی انسانی مخصوص به یک جناح و ایده سیاسی است. اما چنین نیست. خواص بی‌بصیرت گواه عمومیت این بحران هستند، خواص با بصیرت نیز. آیا ممکن است ظاهر زندگی کسانی که با نظام همکاری نزدیک دارند نشان دهد که طی دو سه سال گذشته از امکانات ویژه بهره‌مند می‌شوند؟ اما چرا؟ اگر آن قاضی که احکام زندانیان سیاسی را صادر می‌کند قرار است به خاطر این کارش به بهشت برود دیگر چرا امکانات اضافی؟ مثلاً اینها حق اوست، اما چرا پیش از وقوع بحران نیروی انسانی از این حقوق غفلت می‌شد؟ خیر! بحران مزبور جناح و ایده سیاسی نمی‌شناسد. اگر هم این امکانات در اختیار قرار نگیرد چه بسا نیروها خود برداشت کنند. بلکه برخی هم امکانات را می‌گیرند و هم کج دستی می‌کنند. این یک حادثه نیست که طی چند سال گذشته فساد مالی ابعاد عظیم و وسیع به خود گرفته است. این امر از ریشه‌های عمیق برخوردار است که اگر مورد رسیدگی قرار نگیرند برخورد‌های امنیتی و قضایی قادر به حل مشکل نخواهد بود.

برای آنکه یک نظام سیاسی کارآمد باشد لازم است علاوه بر مدیریت کلی خود به خود آن نیز به صورت پهنه و توسط شایسته‌ترین نیروها اداره شود و بحران عدم همکاری مانع از این امر است. بلکه اگر نقش نیروهای پایین دستی را در تصمیم‌سازی برای مدیران ارشد در نظر آوریم ملاحظه می‌کنیم که بدون استفاده از لایق‌ترین‌ها مدیریت کلی نظام نیز در معرض تصمیمات اشتباه قرار دارد. در نتیجه حکومت دچار ناکارآمدی و ناتوانی فراگیر در حل مشکلات کشور می‌شود و این امری است که به سرعت به خطر برای امنیت ملی تبدیل می‌گردد. به عبارت دیگر تنها فساد مدیران نیست که ریشه در بحران همکاری دارد. مشکلات فعلی امنیت ملی هم که روزبه‌روز چهره خطرناک‌تری به خود می‌گیرند جز با شناختن و به رسمیت شناختن این بحران حل نخواهد شد.

تصمیماتی هست که چه بسا اینکه نظام ما آماده‌ایست بپذیرد و اگر ۹ ماه پیش گرفته می‌شد شرایط کنونی کشور کاملاً فرق می‌کرد. آیا ۹ ماه پیش نمی‌دانستیم به زودی به امروز می‌رسیم؟ آیا در این ۹ ماهه اتفاق خارق‌العاده‌ای رخ داد که وقوع آن را حدس نمی‌زدیم؟ یا از سی ماه پیش این وقایع با قید زمان تقریبی پیش‌بینی شده بودند؟ چرا این تصمیمات در وقت خود اتخاذ نشدند؟ به خاطر بحران عدم همکاری نیروی انسانی.

تصمیماتی هست که باید امروز گرفته شوند تا ۹ ماه دیگر از نو انگشت پشیمانی نگیریم. اما اراده لازم برای اتخاذ آنها وجود ندارد. به خاطر بحران نیروی انسانی.

سید علیرضا بهشتی شیرازی مشاور میرحسین موسوی که اینک در بند ۳۵۰ زندان اوین است در یادداشتی با تشریح شیوه‌های تصمیم‌گیری در ایران امروز به دو قطبی شدن جامعه و نیز بحران‌های جاری کشور اشاره کرده که با هم می‌خوانیم:

علیرغم گذشت سه سال از حوادث پس از انتخابات بحران سیاسی کشور فروکش نکرده است. روزنامه‌ها مهار شده‌اند. نیروهای سیاسی چه به قهر و چه از روی رعب مهار شده‌اند. خبری از خبرهای خیابانی نیست با این وجود کسی شک ندارد که شرایط کشور آنچه در سال ۸۷ بود قابل مقایسه نیست به صورتی که شاید دیگر وضعیت به گذشته بازنگردد. از مهمترین مظاهر بحران سیاسی موجود دوقطبی شدن جامعه است. ما ایرانیان ظاهراً داریم در کنار هم زندگی می‌کنیم. در شهرهای مشترک، خیابان‌های مشترک، خانه‌های مشترک. اما براساس آنکه هر یک به کدام ایده سیاسی متعهد شده‌ایم دیگر صدای دیگری را نمی‌شنویم. مثل آب و روغن که با یکدیگر ترکیب نمی‌شوند. چنین وضعیتی عدم هرگونه پیشرفت محسوس در فضای سیاسی را توجیه می‌کند. پروژه‌های عظیم تبلیغاتی بی‌اثرند و تغییری در صورت مسئله به وجود نمی‌آورند، زیرا پیشرفت مستلزم آن است که یک طرف بتواند سخن مورد نظر خود را به گوش‌های طرف مقابل برساند. در شرایط فعلی تنها آن دسته از اقدامات تبلیغی شمرده می‌شوند که از لایه‌های دفاعی سختی که جناح‌های رقیب به دور خود کشیده‌اند بگذرند.

اما به نظر می‌رسد در صداسویسمای جمهوری اسلامی توجه کمی نسبت به این نکته وجود دارد. ازجمله بسیار پیش می‌آید که به برخی از اخبار که مردم اعم از موافقان و مخالفان حکومت به دانستن‌اش نیاز دارند صرفاً به این خاطر که ناگوارند اساساً پوشش داده نمی‌شود. این کار مخاطبان این رسانه عمدتاً حامیان حکومت را و می‌دارد تا برای رفع نیاز و کسب اطلاع لاک دفاعی خود را باز کنند و به رسانه‌های دیگر مراجعه نمایند. با تکرار این وضعیت آنها به مشتریان ثابت رسانه‌های دیگر تبدیل می‌شوند. کاملاً مشخص است که مسئولان خبر صداسویسمای توجه ندارند که با این شیوه دارند بزرگترین سرمایه‌شان یعنی مخاطبان‌شان - را به دیگری تسلیم می‌کنند. به راستی تکلیف این در مورد چنین اخباری چیست؟ آیا آنها را منتشر کنند تا دشمن شاد و دوست غمگین شود؟ یا منتشر نکنند تا رقیب مخاطبان‌شان را بدزدند؟ یا راه میانه‌ای هست که پیوند آن نیاز به نیروی انسانی کارآزموده دارد؟ در دهه شصت نیز شرایط کشور با همین حد حساس بود، اما مردم برای رفع نیازهای خبری خود به رسانه‌های بیگانه متکی نشدند. پس معلوم می‌شود این مشکل را حل می‌دارد. آیا ملت از زادن آن نیروی انسانی که بتواند این راه‌حل‌ها را شناسایی کند و به اجرا بگذارد عقیم شده است، یا این نیرو هست ولی حاضر به همکاری نیست؟ مسئله را ساده‌تر کنیم. آیا در کشور ۷۵ میلیونی ما خبرنگار آموزش دیده‌ای که چهره و صدای مناسب داشته باشد و بتواند تمامی حروف الفبا را به درستی ادا کند به تعداد کافی وجود ندارد؟ چرا وجود دارد، اما حاضر به همکاری با صداسویسمای نیست. منظور این نیست که اگر از چنین افرادی دعوت به کار شود قبول نخواهند کرد. بلکه وقتی می‌آیند اداره کردنشان سخت است. پیرو و وفادار نیستند. آنها زیر علم خودشان و نه حکومت سینه می‌زنند. کار می‌کنند ولی همکاری نمی‌کنند.

اگر دقت شود این مشکل در سراسر نظام مشاهده خواهد شد. قبلاً اینطور نبود. زمانی نیروی انسانی زنده کشور در تمایل کامل برای جذب و همکاری قرار داشت و افرادی با موقعیت، هوش و سابقه بی‌مانند شرایط خود را طوری می‌دیدند که اینکه یک خبرنگار ساده و وضعیتش را آنطور نمی‌بیند. این یک بحران است. در گذشته نیز این قوه در نیروی انسانی وجود داشت که اگر همه با هم یکمدا می‌شدند و همکاری خود را مشروط می‌کردند برای نظام ایجاد بحران می‌شد. اما این قوه به فعلیت نرسیده بود. اینکه بر اثر عوامل متعددی به فعلیت رسیده است.

وقتی می‌گوییم بحران منظورمان عدم آمادگی است. اگر بارانی شدید بیارد و ما سد کرخه را نداشته باشیم تا از خوزستان در برابر سیل محافظت کند این باران بحران است، اما اینکه سد کرخه را



نامه یک زندانی سیاسی به امام جمعه تهران آقای احمد خاتمی! دروغ نگویید



محمدمدین هادوی زندانی سیاسی محبوس در بند ۳۵۰ اوین طی نامه ای خطاب به احمد خاتمی امام جمعه تهران که مدعی شده در ایران "زندانی سیاسی" وجود ندارد، پاسخ گفت.

در نامه هادوی آمده است: اظهاراتی از سوی آقای احمد خاتمی امام جمعه تهران در مطبوعات منعکس شد که مطالعه آن به ویژه برای فردی چون من به عنوان زندانی سیاسی جمهوری اسلامی و منتقد سیاست های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حکومت، جای بسی تاسف و البته عبرت از آن باب داشت که آیا ممکن است شهوت پست و مقام و قدرت بتواند انسان ها را هر چند در لباس ظاهری پیامبر خدا (ص) به چنین سرنوشت رقت بار و مرتبه ای فرسنگ ها دور از ارزش های دینی، اخلاقی و انسانی برساند؟

او اشاره می کند: اینجانب بعنوان یک زندانی سیاسی حکومتی که خطیب جمعه و عضو مجلس خبرگانش جناب احمد خاتمی است آمادگی دارم تا با ایشان تعدادی از پرونده های زندانیان سیاسی از جمله پرونده خود را بررسی کرده و انشاءالله اینجانب و ایشان طبق همین اظهار نظر اخیرشان با یکدیگر هم قول و هم اعتقاد شویم که حکومتی که افرادی را تنها به دلیل انتقادات و اعتراضات به زندان می اندازد و حتی برای آنان حقوق یک زندانی عادی را به رسمیت نمی شناسد، نه اسلامی است و نه پیرو سیره امامان معصوم (ع).

او خطاب به امام جمعه تهران می گوید: اگر ذره ای انصاف و تقوا داشت دستکم برای آنان که او را به بی اطلاعی از موضوعی که در باب آن سخن می گوید و یا تلاش برای بی اعتباری حتی احکام و آراء دادگاه های غیر قانونی انقلاب متهم نکنند مناسب بود مراجعه ای به پرونده ها و آراء محکومیت همین زندانیان به رغم ایشان عامل تیراندازی و آتش سوزی می داشت تا متوجه شود که بر اساس همین اسناد رسمی حکومتی، مدارک و آلات

تصاویر میر حسین موسوی از کتب درسی حذف شد

سیاست حذفی حکومت این بار با سانسور تصاویر میرحسین موسوی از کتاب مقطع راهنمایی همراه شد. کوفی است به صفحات ۳۹ و ۴۳ کتاب تعلیمات اجتماعی سال سوم مقطع راهنمایی رجوع کنید تا تحریف تاریخی دیگر را از سوی حاکمان شاهد باشید.

در تصاویر کتاب، عکس مهندس میرحسین موسوی به عنوان وزیر امور خارجه از میان اعضای کابینه شهید رجایی حذف و عکسی تحریف شده برای دانش آموزان ارایه شده است. اقدامی که بیش از همه این سخنان مهندس موسوی رهبر درحضر را یادآوری می کند که در واکنش به اوج گیری تبلیغات حکومتی و دروغ پردازی های گسترده علیه خود و جنبش سبز در ابتدای پاییز ۱۳۸۹

ابوالفضل قدیانی برای تحمل ۴۰ ضربه

شلاق احضار شد

ابوالفضل قدیانی برای اجرای حکم ۴۰ ضربه شلاق به اجرای احکام دادسرای اوین احضار شد.

ابوالفضل قدیانی به دلیل تگارش متنی خطاب به ملت ایران و به اتهام تبلیغ علیه نظام به تحمل یکسال حبس محکوم شده بود که این حکم به ۲ سال حبس و ۴۰ ضربه شلاق تغییر کرد.

او تا کنون ۲ بار جهت عمل قلب در بیمارستان بستری شده ولی بلافاصله پس از عمل جراحی به زندان بازگردانده شده اما به توصیه کمیسیون پزشکی برای درمان به ۴ ماه مرخصی استعلاجی نیاز دارد.

اوشخص رهبری را بزرگترین مبلغ علیه نظام جمهوری اسلامی خوانده که با اتهامات جمهوری نظام کشور را بصورت مطلقه و خودکامه مدیریت می کند و مسوول تمام مشکلات امروز ایران است.

متهمان جنایت کهریزک هم چنان پاداش

می گیرند

در حالی که هر روز با احکام غیرقانونی فعالان سیاسی و روزنامه نگاران روانه زندان می شوند، علی اکبر حیدری فر، قاضی جنایت کهریزک که چندی پیش به جرم حمل سلاح و مواد مخدر و زورگویی بازداشت شده بود، از زندان آزاد شد.

وی یکی از سه قاضی تعلیق شده جنایت کهریزک است. کسی که نامش نه تنها در صدر یکی از نتایجین ترین پرونده های جنایت در کشور درج شده است. آزادی حیدری فر در حالی است که مرتضوی دیگر متخلف جنایت کهریزک هم به پاس خدماتش از سوی احمدی نژاد به ریاست سازمان تامین اجتماعی برگزیده شده است.

جرمی که در پرونده چنین زندانیان مضبوط است چیزی نیست جز اوراقی مشتمل بر بیانیه ها، مقالات و مضامین هایی که بطور علنی انجام شده و یا شرح مکتوب شود تماس های تلفنی و یا اینترنتی که حتی علنی نبوده و حاوی انتقاد و اعتراض و بیان مخالفت با سیاست های جاری حکومت بوده که الحمدالله امروز در هر مجلس و محفل رسمی و غیر رسمی فریاد زده می شود و یا اعتراضاتی بر پایه اجبار و تهدید و یا ... و این در حالیکه که جنبش سبز و اعتراضات میلیونی مردم در روزهای پس از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ پرغم سرکوب سازمان یافته، خشونت ها، بازداشت ها و حتی شهادت ده ها تن از مردم خداجو و حق طلب معترض در این تجمعات، هرگز از رویکرد و رفتار مدنی مسالمت جویانه خود خارج نشده و همچنان پس از گذشت بیش از سه سال بر اعتراض های عاری از خشونت برای گذار مسالمت به دموکراسی و اصلاح طلبی تاکید دارد.

بیان کرد: "تبلیغاتی از این قبیل متعلق به دوران قدیم است و از شگردهایی استفاده می کند که در رژیم های توتالیتر شبیه شوروی دوران استالین و یا رومانی زمان چائوشسکو استفاده می شد. کسانی که این تبلیغات را سازمان دادند نه جامعه خداجو را می شناسند و نه درکی از فضای متحول بین المللی دارند. آنها در فضای قبل از گسترش تکنولوژی ارتباطات زندگی می کنند."

این اقدام گواهی بر شدت گرفتن سیاست حذفی حاکمان است و بیانگر اینکه چگونه حاکمیت برای پوشاندن حقایق بدیهی و آشکار تاریخی، به چنین سطح مبتلای از سانسور و تحریف روی آورده است.

فرزندان کارگران قربانی سیاست های

اقتصادی دولت

بسیاری از کارگران با دریافت حداقل حقوق ماهانه قدرت پرداخت هزینه های تحصیل فرزندانشان خود را ندارند و این امر سبب بازماندن آنان از کسب علم و تحصیل می شود. عید علی کریمی از فعالان کارگری با بیان این مطلب نسبت به افزایش هزینه های آموزش، که پیامد ترک تحصیل فرزندانشان خانواده های کارگری را به همراه دارد هشدار داده و گفته است: کارگری که ماهانه حدود ۴۰۰ هزار تومان درآمد دارد چگونه می تواند بخش از درآمد خود را به بحث آموزش و تحصیل فرزند خود اختصاص دهد.

تأخیر چند باره در صدور حکم دادگاه بیمه

ایران؛ محمدرضا رحیمی در حاشیه امن

قاضی ۷۵ روز است که دارد حکم می نویسد! با گذشت ۷۵ روز از پایان دادگاه بیمه ایران که شاخص ترین متهم آن رحیمی معاون اول احمدی نژاد است اما تحت پیگرد قرار نگرفته، ظاهراً قاضی این پرونده هنوز در حال نوشتن احکام است. اما پورمحمدی که پیش از این اعلام کرده بود بنا به مصالح نظام به پرونده محمدرضا رحیمی رسیدگی نمی شود، پس از آنکه خودش از سوی رحیمی به اختلاس ۲۱ میلیارد تومانی متهم شد، شکایت دیگری را از معاون اول احمدی نژاد تسلیم قوه قضاییه کرده است. آیا مصونیت ویژه ای که گفته می شود با حکم رهبری در پرونده بیمه ایران متوجه رحیمی شده و او را از پیگرد نجات داده، با شکایت پورمحمدی شکسته خواهد شد یا او همچنان زیر چتر حمایت های فراقانونی از محاکمه مصون خواهد ماند؟

کشور در وضعیت تعلیق

سعید حجاریان

نمی دانم تاکنون حالت تعلیق به شما دست داده است یا نه؟ حالتی برزخی، معلق بین آسمان و زمین. ماندن در اغما. حالتی بین مرگ و زندگی. حالت سرگشتگی (disorientation). من گمان دارم ما داریم به این سمت پیش می رویم. یعنی نه به صورت فردی، بلکه به گونه ای اجتماعی.

مثلاً سرمایه گذاری که نمی تواند حقوق کارگران را بپردازد، چون از دولت طلب دارد و دولت طلب او را نمی دهد؛ در حالت تعلیق است. کارگر شب که به خانه می رود، جلوی خانواده صورت خود را با سیلی سرخ نگه می دارد و با قرض زندگی می کند. او نیز نمی داند که کی می تواند قرض هایش را ادا کند. او نیز معلق است. خانم خانه دار وقتی به بازار می رود و می خواهد جنسی بخرد و نمی داند پولش کفاف می دهد یا نمی دهد، پیاز بخرد یا مرغ بخرد. بین پیاز و مرغ گیر کرده، در حال تعلیق است. دانشجوی خانواده ای داند درسی که خوانده آینده ای دارد یا ندارد، شغلی برایش متصور است یا نیست. و به همین صورت، تاجری که جنسی را با دلار پایه وارد کرده یکشبه می فهمد که دلار گران شده و نمی تواند ادای دین کند و در آستانه ورشکستگی قرار می گیرد. همین طور، موچر و مستأجری که یکباره با قیمت های نجومی مواجه می شوند، معلقند. بورس معلق است، حتی وزیر اقتصاد و حق طلب معترض در رییس دولت بوجه اش را به او می دهد یا نمی دهد، نمی تواند دست به کاری بزند. حتی رییس دولت دست به کارهایی می زند که نشان از سرگشتگی و تعلیق اوست.

به گمان من، اساساً وقتی گزینه ای نداری، «این کنم یا آن کنم» نیست «چه کنم چه کنم» است. «چه کنم چه کنم» ناشی از اضطراب است. یعنی آدم مضطرب به «چه کنم چه کنم» می افتد و آدم مختار به «این کنم یا آن کنم».

ما معمولاً اینقدر جلو می رویم تا گزینه هایمان هر لحظه کمتر شود و به جایی برسیم که اساساً گزینه ای برایمان باقی نماند. مانند کویرنوردی که از مبدائی بدون قطب نما و راهنما شروع به حرکت کرده است. طبیعی است که در مبدأ انواع گزینه ها را در پیش دارد. اما هرچه جلوتر می رود، گزینه های کمتر می شود. تا جایی می رسد که هیچ گزینه ای جز خوردن مرادار نمی یابد و از باب آکل میته تن به گزینه ای می دهد که معلوم نیست زنده بماند یا بمیرد.

مثلاً در همین قصه اتمی، ما اوایل گزینه های مختلفی داشتیم؛ اما بعد از ماجراجویی های دیپلماتیک مختلف و گرفتن «ورق پاره ای» به اسم قطعنامه، هر لحظه و هر دم گزینه هایمان کمتر شد. (هنوز گمان دارم که دولت مالکی تلاش دارد قطعنامه های بازمانه در رژیم قبلی را به نوعی از شورای امنیت در بیاورد و تاکنون، آثار بعضی از آنها باقی مانده است).

مشکل ما این است که به علت بزرگ بودن دولت در ایران، سربسله قراردادهای اجتماعی و اقتصادی ما در نهایت به دولت منتهی می شود. فلذا هر جا دولت بلندگ، آن بخش از فعالیت های اجتماعی، اقتصادی و... هم می لنگد. اگر بخش خصوصی قوی در ایران وجود داشت، حداکثر یک تکه از این سلسله قطع می شد مانند بریده شدن یک دست یا پا. اما دولت به مثابه عقل و مغز است که اگر آسیب ببیند، کل پیکر به هم می ریزد.

پس اینکه می گویند دولت نماینده عقلانیت یک ملت است، حرف بیهوده ای نیست. اما این تعلیق چه ربطی به آن تعلیق دارد؟ من معتقدم که حتی اگر ما شرایط خاص آمریکا را بپذیریم؛ یعنی، اولاً به کلی دست از غنی سازی برداریم. ثانیاً پروژه آب سنگین خود را متوقف کنیم. ثالثاً اجازه دهیم که بازرسان آژانس سرزده هر جا خواستند سرکشی کنند و به سوالات باقیمانده آژانس پاسخ دهیم. رابعاً پروژه های موشکی برد بلند را نیز متوقف کنیم؛ باز در تعلیق خواهیم ماند. به این معنا که ممکن است از فشار جامعه جهانی کم شود، اما مشکل ما داخلی است. گرفتاری ما از ناکارآمدی و بی کفایتی مدیران ارشد و مبانی است که به این وضعیت دچار شده ایم. من گمان ندارم پاکستان که حتی به بعب هسته ای دست یافت، مشکلات خارجی نداشت. اما عقلایی داشت که نتوانستند بی سروصدا کار خود را پیش ببرند.

نکته آخر اینکه این حرف را قبول ندارم که درباره پروژه اتمی ایران، آن را به رفتارمدم بگذاریم. مردمی که مشکلات عدیده ای دارند، سرگشته هستند و در حال اغما که نمی توانند رأی دهند. ثانیاً مگر مردم رأی داده اند این پروژه آغاز شود که حال رأی به تعلیق آن دهند؟ به مردم چه ربطی دارد؟ آن کسانی که اختیار دارند، مسؤولیت هم دارند. چرا می خواهیم مسؤولیت اتمام پروژه را به گردن مردمی بیاندازیم که اختیاری در آغاز آن نداشته اند؟